

## عرفان شرقی

### در آثار کانستانتین بالمونت شاعر سمبولیست و ملک‌الشعرا روسی<sup>۱</sup>

مرضیه یحیی پور\*

معصومه معتمدنیا\*\* جان‌اله کریمی مطهر\*\*\*

#### چکیده

در مقاله ضمن معرفی کانستانتین بالمونت شاعر سمبولیست سده بیستم روسیه معروف به ملک‌الشعرا و شمس‌الشعرا در ادبیات روسی، به آن‌دسته از اشعار با مضامین شرقی وی که همسو با اساس مکتب سمبولیست روسی بود، پرداخته شده است. بالمونت یکی از بنیانگذاران مکتب سمبولیست روسی است. این ایده‌آدیان الهی که با مرگ انسان تنها جسم او از بین می‌رود و بازگشت انسان به سوی خداست، اساس سمبولیسم روسی نیز می‌باشد که در اشعار بالمونت به کرات ملاحظه می‌شود. سپس به خاستگاه و نحوه شکل‌گیری برخی از مضامین شرقی اشاره خواهد شد. عناصر چهارگانه یا عناصر اربعه (آتش، آب، خاک و هوا) از مضامین اصلی اشعار بالمونت است. بالمونت با شاعران ایرانی مانند مولانا، خاقانی و حافظ آشنا بود و به نظر می‌رسد، اشعار با مضامین عناصرچهارگانه به‌تأسی از شاعران ایرانی سروده شده‌اند. او که در پی یافتن «شمس» در این دنیاست، تحت-تأثیر قرآن، پیامبر اکرم (ص) و آثار عرفانی ایرانی- شرقی، صوفیگری حافظ و مولانا است و اشعار «فراموش نکن: قرآن کتاب پرهیز است»، «از آنجا»، «ستاره صحرا»، «سکوت»، «جلال‌الدین رومی»، «پند»، «عندلیب»... را براساس مضامین شرقی و اشعار شاعران ایران‌زمین سروده است. مضامینی که در شکل‌گیری اندیشه‌های عرفانی و صوفیانه شاعر روس تأثیرگذار بودند و توجه عمده شاعر در آنها به «جهان هستی» و مفهوم «ازلیت و ابدیت» است.

**کلیدواژه‌ها:** کانستانتین بالمونت، مضامین شرقی، سمبولیست، ابدیت، عناصر اربعه.

\* استاد زبان و ادبیات روسی دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مؤسّل) myahya@ut.ac.ir

\*\*استادیار دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران. m.motamednia@umz.ac.ir

\*\*\*استاد زبان و ادبیات روسی دانشگاه تهران، تهران، ایران. jkarimi@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۴/۳۱

## ۱. مقدمه

کانستانتین دمیتروویچ بالمونت شاعر سده بیستم میلادی، مترجم، منتقد، مورخ ادبیات، نظریه‌پرداز و از بنیانگذاران مکتب سمبولیسم روسی است که در سال ۱۸۶۷ در استان ولادیمیر دنیا آمد. او استعداد هنری خود را از طرف مادر به ارث برد که به گفته خود شاعر، دنیای شعر را به رویش گشود. شاعر معتقد است: «مادر تحصیل کرده، عاقل و منحصر بفردم، بیشتر از همه اطرافیانم بر زندگی شاعرانه من تأثیر عمیق نهاد. او مرا به دنیای موسیقی، الفاظ و زبانشناسی برد» (کوپریانوفسکی ۲۰۱۴، ۴۱). اما علاقه به طبیعت را از طرف پدر به ارث بردم که شخصیت انسانی فوق‌العاده‌ای داشت، پدری که بی‌نهایت «آرام، مهربان و ساکت بود و به هیچ چیز در دنیا غیر از روستا، طبیعت، شکار و همچنین آزادیخواهی، ایده‌های انقلابی و همدردی نسبت به ناتوانان را بها نمی‌داد» (همان). علاوه بر پدر و مادر، بهترین معلم او طبیعت است: «بهترین معلمان من در شعر: زمین، باغ، نهرها، دریاچه‌های باتلاقی، هیاهوی برگ‌ها، پروانه‌ها، پرندگان و سپیده‌دمان بودند.» (همان) او برجسته‌ترین شاعر دوره خود است که شاعران زیادی یا مستقیماً از او پیروی می‌کردند و یا تحت تأثیر او شعر می‌سرودند. او برای بیان اندیشه‌های خود بیشترین بهره را از عناصر طبیعت برده است. از موضوعات اصلی اشعارش آتش، آب، هوا، خاک، خورشید، زندگی، عشق، مرگ را می‌توان برشمرد.

او اشعار فراوانی درباره طبیعت سروده است، مانند: *عطر خورشید، قوی سپید، نیلوفرهای باتلاقی، هنگام طلوع، عصرهنگام، شفق، نی‌ها، صنوبرهای پژمرده، پاییز، مکان دورافتاده، رنگ‌های غروب، تولد جویبار، جویبار، اقیانوس، ...*

بالمونت سال‌ها سرآمد و پادشاه شاعران روس بود و به همین دلیل در میان شاعران هم‌عصر خود به ملک‌الشعرا معروف بود و در مرکز توجه بسیاری از شاعران و نویسندگان قرار داشت. برخی از شاعران در اشعار خود از او به نام شمس یاد کرده‌اند و او را شمس‌الشعرا نیز نامیدند. ایوان بونین درباره بالمونت گفته است: «او ترانه نیست، او خورشید نیست... او قلب من است» (رامانف ۲۰۱۳، ۶۰۹).

در سال ۱۸۹۴ با والری بریوسف که با او احساس همفکری می‌کرد، آشنا شد. هر دو شاعر به سمبولیست‌های فرانسه علاقمند بودند. بریوسف در همین سال مجموعه پرسروصدای خود با عنوان «سمبولیست‌های روسی» «Русские символисты» («Russkie symbolisti») را چاپ کرد و بالمونت نیز کتاب خود را با عنوان «زیر آسمان شمالی» («Pod severnim nebam») «Под северным небом» (۱۸۹۴) بر

عرفان شرقی در آثار کانستانتین بالمونت شاعر سمبولیست و ... ۱۵۳

اساس اصول سمبولیسم منتشر کرد که بسیار خوش درخشید. بریوسف دربارهٔ او اظهار داشت: «در طی یک دهه بالمونت بدون وقفه بر نظم روسی پادشاهی می‌کرد. شاعران دیگر یا از او فرمانبرداری می‌کردند و یا علیرغم تأثیرپذیری مطلق از او با تلاش زیاد به استقلال خویش پافشاری می‌کردند» (بریوسف ۱۹۱۲، ۸۹).

از اشعار سمبولیستی بالمونت شعر «چونان خورشید خواهیم بود» را می‌توان نام برد که شاعر در آن بر اساس عناصر چهارگانه یعنی آب، آتش، خاک و هوا، افکار سمبولیستی خود را بیان کرده است. اثر مهم دیگر او «سکوت» «Тишина» («Tishina») است که در سال ۱۸۹۸ آن را به چاپ رساند. اما مجموعه اشعار «بناهای شعله‌ور» («Gariashie zdanie») «Горящие здания» (۱۹۰۰) و «چونان خورشید خواهیم بود» او را به‌عنوان شاعری واقعی معرفی کردند. ستایش لحظه ناگهانی و برگشت‌ناپذیر، ابهام کنایات و پیچیدگی احساس، و همچنین تکرار واژه‌ها و ترکیبات از ویژگی‌های شعر بالمونت هستند: «از شیوه‌های بالمونت برای ساختن متن تکرار اصوات و همچنین واژه‌ها و ترکیبات است: من با خیالم تسخیر کردم سایه‌های در حال گذر را/ سایه‌های در حال گذر روز خاموش» (بیزروکوف ۲۰۱۸، ۱۲۶).

قهرمانان اشعار بالمونت را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: گروه نخست که فاقد ثبات شخصیتی هستند، اما گروه دوم از نظر ویژگی‌های اخلاقی، ساعی در یافتن نور می‌باشند، آزاده‌خواه‌اند و به عقاب دریایی مانند. «بالمونت بیشترین توجه را در اشعار خود به موسیقی و خوش‌آهنگ بودن شعر معطوف داشته است. در وهلهٔ نخست قهرمان اشعار بالمونت براساس وضعیت روحی ناپایدار و بی‌ثباتی در عشق، توصیف می‌شوند: از یک سو عدم پذیرش دنیا و خستگی از نیستی را در آنها شاهد هستیم و از سوی دیگر ارتقاء در عشق و فهم طبیعت را. اما با گذر زمان قهرمان بالمونت تغییر می‌کند: او پاک، شاد، امیدوار به زندگی است و در زمان پختگی ساعی به سوی «نور»، «آتش» و «خورشید» (از واژه‌های اصلی و نمادهای اشعار وی) می‌باشد. سیمای مورد علاقه‌اش عقاب دریایی قوی، متکبر و «آزادهٔ ابدالدهر» است.» (بیکووا ۱۹۹۵، ۳۰)

کانستانتین بالمونت شاعر سفر است. او با سفرهایش به مناطق آسیایی - شرقی توجه ویژه‌ای به مشرق‌زمین معطوف داشته و آثار متعددی دربارهٔ فرهنگ و ادب شرقی سروده است. توجه عمده در مقاله به مضامین شرقی آثار او و به‌خاستگاه و نحوه شکل‌گیری برخی از آنها خواهد شد. تلاش می‌کنیم به این پرسش‌ها پاسخ دهیم که علت علاقمندی شاعر و ریشه‌های گرایش وی به شرق از جمله ایران، چیست؟ به آثار کدامیک از شاعران ایران‌زمین علاقمند بود؟

## ۲. بحث و بررسی

کانستانتین بالمونت در طول حیات خود ادبیات، فلسفه، اسطوره‌شناسی و حتی علوم طبیعی را آموخت و استعداد فوق‌العاده‌ای در یادگیری زبان داشت. او به زبان‌های فرانسه، آلمانی، یونانی، لاتین، ایتالیایی، اسپانیایی، لهستانی، چکی، لیتوانی، نروژی، دانمارکی، سوئدی و همچنین گرجی، ژاپنی و سانسکریت تسلط داشت. وی علاوه بر خلق آثار نظم و نثر خود، ترجمه‌هایی نیز از زبان‌های ذکر شده به روسی انجام داده است.

در اشعار بالمونت واژه‌هایی مانند «حقیقت»، «واقعیت»، «شر»، «آزادی»، «مبارزه»، «خوشبختی» مکرر مشاهده می‌شوند. مهمترین شعر سمبولیستی او «چونان خورشید خواهیم بود...» ("Boodem kak sonse") «Будем как солнце» (۱۹۰۳) نام دارد که شاعر بر پایه نمادها، اندیشه‌های سمبولیستی خود را در آن بیان کرده است. او عناصر اربعه یعنی آتش، آب، خاک (زمین) و هوا (باد) را مبنای نظریه پیدایش کائنات و شکل‌گیری اسطوره‌شناسی کائنات قرار داده است. طی یادداشتی در سال ۱۹۰۴ بالمونت این عناصر را «عناصر اربعه پادشاهی» نامید. این شعر چندبعدی است. شاعر معمولاً نگاه دوگانه به این عناصر دارد. نگاه‌های مثبت و منفی شاعر در خصوص این اشیاء در تضاد و تقابلهند. خورشید در شعر نماد جوانی، جمال و ابدیت است که پیش از دیگر عناصر به وجود آمده است و شاعر آنرا شروع خلقت می‌شمارد. برای شاعر خورشید الگو کسانی است که به پیش می‌تازند، کسانی که وحشت از سوزاندن قلب خود با عشق ندارند و کسانی که شرم از مهربانی در زندگی ندارند. خورشید از یک سو با ازلیت و ابدیت و از طرف دیگر با لحظه مرتبط است. از نظر بالمونت گرچه خورشید نماد آتش حیات است، اما در عین حال شعله‌هایش سوزاننده است. خورشید جوانی مستانه‌ای است که با اندکی بی‌بندوباری درهم آمیخته است، اما موجودی قدیمی‌تری است که مرتبط با دنیای ابدی و گذشته‌ها می‌باشد. قهرمان عصیانگر نیست، ولی در عین حال طغیانی است:

چونان خورشید خواهیم بود! به نسیان می‌سپاریم در آن‌باره،  
کسی که ما را به راه طلایی هدایت می‌کند،  
تنها به خاطر خواهیم سپرد، که تا ابد در خواب طلایی مشتاق دیگری،  
جدید، قوی، مهربان، بدسرشت،  
به وضوح خواهیم بود.

پیوسته پرستش خواهیم کرد عرشیان را  
در آرزوی زمینی ما!  
به سان خورشید پیوسته جوان خواهیم بود،  
با لطافت نوازش خواهیم کرد الوان آتشین را،  
هوای صاف و هرآنچه طلایی را.  
تو خوشبختی؟ دوچندان سعادت‌مندتر باش،  
بگذار آرزوی غیرمنتظره برآورده شود!  
فقط در آرامش بی حرکت شتاب نکن،  
در ادامه، باز، تا سیمای نهان،  
در ادامه، عدد نحس ما را مجذوب می‌کند  
به سوی پروردگار ابدیت، آنجا که الوان جدید مشتعلند.  
چونان خورشید خواهیم بود، - او جوان است.  
در این است پند جمال هستی! (بالمونت ۱۹۰۳، ۲)

آتش که اساس خلقت انسان است، مبنای شعر دیگری از بالمونت با عنوان «او» است. آتش از ارکان مهم سیمایها و نمادها شعر بالمونت است. شاعر آنرا در واقع نخستین عنصر در میان عناصر چهارگانه می‌داند که مرتبط با خلقت است. او در این شعر آتش را به شکلی مرتبط با خورشید و شروع خلقت می‌داند. آتش شاهد آفرینش ماوراءالطبیعه، جهان و انسان است. آتش بخشی از کائنات است که منور به وجود پروردگار نامرئی است. در شعر بالمونت آتش دوگانه توصیف شده است: از یک سو ملعون، خشن و ویرانگر و از سوی دیگر بانرژی و دائم سرزنده است.

شاعران سمبولیست روسیه که سرآمد آنها کانستانتین بالمونت است با توجه به اندیشه‌های خود نگاه ویژه‌ای نیز به شرق معطوف داشته‌اند. بالمونت در تأثیرپذیری از شرق، تنها به عناصر چهارگانه نپرداخته است، او تحت تأثیر قرآن، پیامبر اکرم (ص) و عرفان ایرانی - شرقی نیز بوده است.

او اشعاری درباره قرآن کریم و پیامبر اکرم سرود. اشعاری مانند «از آنجا»، «فراموش نکن»، «ای پیامبر!» و «الخاتم» را با آیات قرآن مجید مزین کرده است و در آنها پروردگار را ستایش کرده است. اشعار بیانگر آن است که او با فرهنگ شرقی و تعالیم اسلامی که اساس زندگی بر اساس موازین اخلاقی در این دنیاست، آشنایی

خوبی داشته است. در شعر فراموش نکن: قرآن کتاب پرهیز است که براساس آیات ۱۳۲ و ۱۳۸ سوره آل عمران سروده شده است به همین نکته اشاره می‌کند. این شعر بالمونت در واقع نوعی تفسیر این آیات و سرمشقی برای مؤمنین است:

فراموش نکن: قرآن کتاب پرهیز است،  
کتاب دستور به کجا و چگونه رفتن است.  
در آیاتش همیشه پند است،  
و اهمیت راه.

نوشته شده بر صفحات محترم،  
به دست کاتبان سلیسی نوشته شده،  
آن کتاب مملو از آذرخش سوزان،  
و تندرهای تهدیدکننده است.

در آسمان‌ها الواحش می‌درخشند،  
و انبوه فرشتگان منور آن کتاب را خوانده‌اند،  
در آن میان رخسار ستارگان می‌لرزیدند  
در آن دوردست لاجورد طلایی.

فراموش نکن: ما در زمین بذر نهان می‌کنیم،  
لیک شبدر<sup>(۲)</sup> خرامان از اعماق برای نفس کشیدن سربرمی‌آورد.  
سرسختانه نیایش کن، نیایش کن، نیایش کن،  
تا در آخرین لحظه نیک‌نفس باشی. (بالمونت ۱۹۰۳، ۲)

بالمونت با ایران و شاعران ایران‌زمین آشنایی داشته و اشعاری در مدح سرزمین ایران و شاعرانش سرود. او سلسله اشعاری با عنوان آتش از عرش جاریست، دارد. در شعری با همین نام، او خود را آتش‌پرست می‌نامد و در ابیاتی به تمجید گل‌های ایرانی پرداخته است. این شعر از ۱۳۵ مصرع تشکیل شده است و در سال ۱۹۰۵ سروده شد که در اینجا به بندی از آن که به ایران اختصاص دارد، اشاره می‌شود:

این گل سرخ انبوهی ست، غنچه‌ای ایرانی  
رویای معطر ایران.  
سطور عاشقانه را در مقابل گل سرخ می‌سرایم  
لبان گلبرک‌هایش را نسیم مشوش می‌کند  
و دلم از شادی مست است. (بالمونت ۱۹۱۱، ۹۳)

او علاوه بر ستودن ایران کهن (سرزمین فارس) در شعر *عندلیب* به مدح شاعران ایرانی مانند حافظ و خاقانی پرداخته است. این شعر به نوازنده و آهنگساز معروف روسی - آمریکایی، س.آ. کوسیویتسکی<sup>(۳)</sup> اهدا شد.

علاقه به شاعران ایران از دیرباز در مکاتبات نویسندگان و شاعران روس نیز مشهود است: «فت در مکاتبات و مباحثات خود با لف تالستوی اغلب با اشعار حافظ پاسخ می‌گفت. این حتی، در رمان «آنا کارنینا»ی لف تالستوی هم انعکاس یافته است. در این رمان، آبلونسکی به عنوان آخرین دلیل در دفاع از خود و برای سرزنش لوین این مصرع از حافظ را تکرار می‌کند: *بروای زاهد بر درکشان خرده مگیر*. در سال ۱۸۴۸ گرتسن، نویسنده بزرگ قرن نوزدهم روسیه به دوستش آگوریف توصیه می‌کند که حافظ را بخواند: "حتماً حافظ به ترجمه داوومر را پیدا کن. این هم یک منبع جدید لذت برای تو. عجب شاعر عمیق و بزرگی است. از من تشکر خواهی کرد." (کریمی مطهر ۱۳۷۹، ۵۱-۵۰).

فرهنگ مشرق‌زمین، دنیایی بود که توجه بالمونت را نیز به خود جلب، و او را وادار به بررسی موضوعات شرقی می‌کرد و در مقابل بسیاری از آنها عکس‌العمل نشان می‌داد. یکی از آثار بالمونت که در آن تأثیر نقش‌مایه‌ها و سیماهای شرقی مشهود است، شعر «عندلیب» می‌باشد. درک ویژه موسیقایی دنیا در این شعر، مانند همه آثار شاعر، دیده می‌شود. با خواندن این اثر، متوجه می‌شویم که نویسنده به همه موجودات روح می‌بخشد و معتقد است که موسیقی پایه و اساس وحدت دنیای زمینی با آسمانی، طبیعت و انسان است. به عقیده شاعر، موسیقی همه چیز را احاطه کرده است و هماهنگی، هم‌صدایی و هارمونی در اجزای هستی به وجود می‌آورد: «هم بلند آواز می‌خواند، هم پایین فریاد می‌زند». به کارگیری واژه‌های کلیدی در هر بند که با دنیای موسیقی مرتبطند، اتفاقی نیست: «می‌خواند»، «جاری ساز نواها را»، «در گلوی نواها»، «دف زرین»، «ویولون»، «ویولون سل لاجوردی»، «نت‌ها»، «تار»، «آرشه»، «چه‌چه»،

«خوش‌آهنگ». بالمونت در بسیاری از آثارش از جمله مقاله «زبان روسی»، درباره اهمیت موسیقی تأمل می‌کند: «من معتقدم که همه چیز از عطش موسیقی به وجود آمده است. مگر زمین ما، که چنین شگفت‌انگیز است، مانند زبور به سوی پروردگار لایزال در حرکت نیست، مانند شعری خوانده شده در هوا توسط آتش و آب نیست؟» (بالمونت ۱۹۹۰، ۳۴۷)

بلبل سیمای مرکزی شعر «عندلیب» است که همزمان سرچشمه موسیقی می‌باشد (در آن بخش از جنگل، آن‌جا که آواز می‌خواند). این پرنده در فضایی اسطوره‌ایی و شاعرانه متن بالمونت با نقش‌مایه‌های خلاقیت، ترانه، بهار و عشق ارتباط دارد (او در آهنگش داستان همه عشق است). بلبل در نزد بالمونت یک پرنده مقدس و خارق‌العاده است (این مرتبط است به تصورات اسطوره‌ای «خدا»، «مقدس» و «پاک» که در مورد این پرنده وجود دارد، حتی خداوند آن‌را متمایز می‌سازد و به دلیل ترانه زیبایش، عشق خودش را به او ابراز می‌دارد). در وهله نخست، بالمونت اعتراف دارد که در نهان این پرنده کوچک، یک برتری کاملی است، و از دیگران هم می‌خواهد که این واقعیت را بپذیرند (ساکت شو. عندلیب متعالی‌ست). در ثانی، بلبل نه تنها پرنده شب، بلکه صبح نیز است. بلبل در دنیای شعری بالمونت موفق می‌شود با آهنگ ترانه‌های خود جلوه‌های ناهمگون و متضاد دنیا (آسمان و زمین، روز و شب) را به صورت واحد با هم متصل کند:

لیک در این گلو از ازل  
نگاه سیمین ماه نهفته‌ست.  
و در آن حلقه رنگین‌کمان،  
و با او آن دیگری یکدل.  
و او حلقه را در حلقه دیگر می‌راند،  
و بلند آواز می‌خواند و پایین فریاد می‌زند.

موسیقی، بصورت زنجیروار، تابلویی از زندگی واحدی را به هم می‌بافد. آواز بلبل پل ظریف مخصوصی را می‌سازد که دنیای طبیعی و مادی را با دنیای آسمانی، دنیای صبحگاهی را با دنیای شبانه‌گاهی، دنیای زمینی را با دنیای آسمانی متصل می‌کند:

ویولون‌سیل لاجوردی  
چه‌چپه نشنیده شده را می‌یابد.  
و حلقه به حلقه (جزء به جزء) زنجیر کرده



به اعماق ناشناخته می‌کشاند.

صفات را در حلقه سلیس می‌کند،

و او پنجره را به سوی گنبد خضرا می‌گشاید.

از عرش به سوی پل ظریفی قرار دارد

و او به نت‌های میان ستارگان می‌نگرد.

موسیقی زندگی را دگرگون می‌کند، ساختارش را تغییر می‌دهد (صفات را در حلقه سلیس می‌کند)، با نور وصلش می‌کند، با زمان و مکان می‌بافد و احساس را به-وجود می‌آورد، دنیایی که در آن بلبل ترنم می‌کند، دنیایی که در آن فهردان بالمونت به-سر می‌برد، این دنیای زمینی نیست، بلکه جنت است. اشارات متعددی که در سراسر متن اثر است، این احساس را تقویت می‌کند.

برای مثال، صفت «زمرد» در بند اول فقط خوش آب و رنگی را منتقل نمی‌کند. کارکرد اصلی آن چیز دیگریست. اگر توصیف جنت را در قرآن جستجو کنیم، ما باغ سرسبز را زمردین می‌بینیم. چنین تصویری را هم بالمونت در شعرش می‌سازد (اما میان شاخه‌های زمردین).

مضامین نهانی شرقی آثار بالمونت در سطور دیگر بند اول شعر او نیز دیده می‌شود (هر نواهی که می‌خواهی بیفشان،/ پایکوبی کن، بچرخ، برقص و بیاف). با خواندن این سطور، ما شاهد سماع عرفانی صوفی می‌شویم. سماع صوفیان، در واقع اوج یک تمرکز است، که به صوفیان این امکان را می‌دهد که به حالت خلسه دست پیدا کنند، با هر چرخشی، انگار به خدا، یعنی به دنیای او نزدیک می‌شود.

در پایان شعر بالمونت بقیه سیماها و نقش‌مایه‌های اصلی به هم می‌پیوندند، مضامین نهانی آشکار می‌شوند. بلبل در این بخش شعر، یک پرنده عرفانی می‌شود، که به او این امکان و استعداد داده شده است که به گذشته بسیار دور یک کشور دیگر (یعنی به ایران باستان) سرک بکشد، و با اندیشه‌های جدید، او را احیاء بکنند. بلبل با آواز خودش انسان را به خدا، زمین را با جنت متصل می‌کند:

هر چیزی به نوبه خود خوانده شد،

و او دوباره آرشه را می‌آزماید.

او دوباره تار را می‌آزماید،

تا نواها در سکوت طوفان به پا کند،

تا به یاد آورد که عشق منورست

مانند رویا در سرزمین فارس،  
مانند پروردگار و قلب صعود و نزول دارد،  
آن‌سان که خاقانی و حافظ سرودند.  
آن‌چنان لطیف سرودند،  
آن‌گونه که می‌سراید عسل آوازه‌خوان افشان،  
میان شاخه‌های زمردین  
عندلیب منقار به عرش گرفته.

یادآوری اسامی شعرای برجسته ایرانی در مصرع‌های پایانی شعر بالمونت هم  
اتفاقی نیست، آثار آنها با موضوعات دائمی مانند عشق، زندگی، ایمان، خدا و  
بسیاری دیگر ارتباط دارد. خاقانی فیلسوف و قصیده‌سرای است که پختگی آثارش  
معاصرین را متحیر کرد، نویسنده بسیاری از مرثیه‌های عاشقانه است، که در آنها، نه  
تنها عشق، بلکه هارمونی جهان، معشوق و عاشق توصیف می‌شود... حافظ نیز به دلیل  
شیرینی، زیبایی و ظرافت اشعارش به «شکرلب» شهره است و بالمونت با رجوع به  
این شاعران سیمایی بی‌پایان و واحدی را برای همه دوران بوجود می‌آورد که مانند  
سیمای بلبل است که اکنون در اینجا آواز می‌خواند، ولی در ترانه خودش هم دنیای  
جنت را انعکاس می‌دهد و هم آثار شاعران بزرگ دوران گذشته را و هم زندگی  
معاصر را. علاوه بر این، مقایسه با شاعران ایرانی که هارمونی و موسیقایی شعرشان  
معاصرین را به وجد آورده است، نه تنها سیمای مرکزی اثر (بلبل)، بلکه خود  
نویسنده را هم به اوج می‌رساند؛ البته، مقایسه بلبل - شاعر از دوران بسیار قدیم یک  
سنت است.

حضرت حافظ هم از وحدت زمینیان و عرشیان چنین گفته است:

یار ما چون سازد آهنگ سماع  
قدسیان در عرش دست افشان کنند.  
و خاقانی هم در باب سماع بلبلان گفته است:  
پیش از آن کز پر نشاندن مرغ صبح آید برقص  
بر سماع بلبلان عشق جان افشاند.

**عندلیب**

اهدا به جادوگر روسی موسیقی،  
به س.آ. کوسیویتسکی

در آن بخش از جنگل، آنجا که آواز می‌خواند،  
عندلیب منقار به عرش گرفته.  
هر نوایی که می‌خواهی بیفشان،  
پایکوبی کن، بچرخ، برقص و بباف،  
اما میان شاخه‌های زمردین  
شخم نخستت به حساب نمی‌آید.  
ساکت شو. عندلیب متعالی ست.  
در هر گلویی نوایی و فریادیست،  
و این دو و همه چیز سرچشمه آنهاست.  
لیک در این گلو از ازل  
نگاه سیمین ماه نهفته ست.  
و در آن حلقه رنگین کمان،  
و با او آن دیگری یکدل.  
و او حلقه را در حلقه دیگر می‌راند،  
و بلند آواز می‌خواند و پایین فریاد می‌زند.  
به ناگاه او در دف زرین کوچک  
با آروزی طنین دار خود می‌کوبد.  
او در آهنگش داستان همه عشق است.  
او الماس تراوش کننده و یولون ست.  
آشفته‌گی واضح می‌بافد،  
نقره پیایی می‌افشانند.  
ویولون سیل لاجوردی  
چه‌چهره نشنیده شده را می‌یابد.  
و حلقه به حلقه (جزء به جزء) زنجیر کرده  
به اعماق ناشناخته می‌کشاند.  
صفات را در حلقه سلیس می‌کند،  
و او پنجره را به سوی گنبد خضرا می‌گشاید.  
از عرش به سوی پل ظریفی قرار دارد

و او به نت‌های میان ستارگان می‌نگرد.  
هر چیزی به نوبه خود خوانده شد،  
و او دوباره آرشه را می‌آزماید.  
او دوباره تار را می‌آزماید،  
تا نواها در سکوت طوفان به پا کند،  
تا به یاد آورد که عشق منورست  
مانند رویا در سرزمین فارس،  
مانند پروردگار و قلب صعود و نزول دارد،  
آن‌سان که خاقانی و حافظ سرودند.  
آن‌چنان لطیف سرودند،  
آن‌گونه که می‌سراید غسل خوش‌آهنگ،  
افشان میان شاخه‌های زمردین  
عندلیب منقار به عرش گرفته.

آثاری چون «ترانه عرب»، «طلسم»، «ستاره صحرا»، «سکوت»، «جلال‌الدین رومی»، «وصیت»... نیز بیانگر علاقمندی و شکل‌گیری اندیشه‌های عرفانی بالمونت نویسنده - شاعر معاصر روس با زمینه‌های ایرانی - شرقی است که در آنها توجه عمده او به «جهان هستی» و «ابدیت» است. این ایده دینی که با مرگ انسان تنها جسم او از بین می‌رود و بازگشت انسان به سوی خداست، اساس سمبولیسم روسی نیز می‌باشد. او شعر «من به این دنیا آمده‌ام، تا شمس را ببینم» را به تأسی از مولانا سرود و در شعر علت خلقت خود را چنین بیان می‌کند. چراکه خورشید (آتش) منشاء حیات انسان است و شاعر در پی شناخت آن در جهان هستی است.

شعر «جلال‌الدین رومی» (۱۹۰۷) بالمونت که به سال ۱۹۰۹ چاپ شده است، اندیشه‌های ژرف و دشوار شاعر را بیان می‌کند:

### جلال‌الدین رومی

آن‌که قدرت رقص را می‌داند،  
و این‌که در طوفان پروردگار می‌درخشد،  
زیرا او مرگ را در رحمت می‌داند.  
الله - هو!

در دوردست، در نزدیکی، در اوج، در پستی،  
پروردگار لایزال در هر لحظه هست، نفس در بوران،  
او می داند فناپذیری عشق را.  
الله - هو! (بالمونت ۱۹۰۹، ۷۷)

عنوان شعر بالمونت «جلال‌الدین» خود حکایت از شرقی بودن این شعر دارد. این شعر زمانی (۱۹۰۷) نوشته شده است که بالمونت غرق در مطالعه تعلیمات فلسفی و مذهبی بود و بیش از هر چیزی، برایش صوفی‌گری جالب بود. تمایل و کشش او به آثار شاعر بزرگ ادبیات فارسی هم بهیچوجه اتفاقی نبود، چراکه جلال‌الدین رومی شاعر صوفی، شاعر رقص (سماع) و بنیانگذار گروه «مولانا» بود که به دنبال درک عرفانی حقیقت و تعالی (روحی) از طریق تشریفات سماع بودند که در آنها قرائت قرآن، موسیقی و سماع صوفی با لباس بلند و سفید، دکلمه اشعار و خواندن دعا وجود داشت. زندگی و آثار رومی با صوفی‌گری، مکتب عرفانی و ترک دنیا در اسلام مرتبط بود. اساس تعلیمات عرفانی رومی درباره خدا این ایده بود که خدا در همه چیز دنیا وجود دارد؛ و راه رسیدن به خدا که صوفیان گروه «مولانا» پیشنهاد می‌کردند سماع (چرخیدن دور خود) و موسیقی بود که حالت وجد به مجری آن دست می‌دهد... از نظر صوفی‌ها و رومی، دنیای مادی خارجی فقط یک حجاب کوتاه مدتی است که حقیقت واقعی و آسمانی را پنهان می‌کند. برای اینکه واقعیت را درک کرد، باید همه چیزهای زائد را از آن زدود.

حال و هوای شرقی شعر «جلال‌الدین» بالمونت با فلسفه و زیباشناسی سمبولیسم، مکتبی که دنیای مادی برایش کامل نبود، مرتبط بود. در این شعر که بالمونت آن را به شاعر ایرانی تقدیم کرده بود، شاعر روس فقط یکبار، آنهم در عنوان شعر نام جلال‌الدین رومی را آورد. در خود متن شعر نام این صوفی بزرگ را با ضمیری مثل «او»، «آن کس»، «چه کسی» مورد خطاب قرار می‌دهد. این تظاهر به بی‌حرمتی نیست، برعکس، در این روش بالمونت از سنت خطاب به خداوند و قدسین در زبان روسی استفاده می‌کند... بالمونت ویژگی‌هایی را در جلال‌الدین متمایز می‌سازد که این ویژگی‌ها گویای آن است این فرد فرایند تکامل روحی (معنوی) را به کمال رساند و به درجه عالی اوج گرفت؛ پس از آنکه به آن حالتی دست پیدا کرد که در صوفی‌گری به آن حقیقت می‌گویند، حقیقت آسمانی را دید.

بالمونت موفق شد در چند شعر، زیبایی و عظمت تعلیمات صوفی‌گری را که رومی ارائه داده بود، بیان کند. برای نمونه دربارهٔ وجد و هوشیاری که در نتیجه سماع عرفانی بوجود می‌آید، می‌نویسد: سیماهایی که در این شعر هستند تصویر سمبولیستی از جهان بالمونت را نشان می‌دهند، که در اساس آن نیروهای طبیعی: خورشید، هوا، زمین و آب در وحدت هستند. نیروهایی که در حرکت هستند و با دنیای الهی مرتبط هستند.

دیدگاه شاعر بزرگ و صوفی دربارهٔ اینکه برای هر لحظه (دم) زندگی باید ارزش قائل شد و از آن لذت برد، به بالمونت نزدیک و برای او قابل درک است. او رومی را تمجید می‌کرد و در او، جلوه‌های پروردگار را می‌دید. غزلیات بالمونت را هم اشعاری با "مهر لحظه‌ها (دم)" می‌نامیدند. بریوسف از معاصران بالمونت دربارهٔ وی گفت: حقیقت آن چیزی است که الان گفته شده، آن چیزی که قبل از این بود، دیگر وجود ندارد. آینده هم ممکن است از راه نرسد. آزادانه باید مطیع تغییر میل شد - این وصیت است. در هر لحظه (دم) باید همهٔ کل هستی را گنجاند - این هدف است. او همیشه فقط دربارهٔ آن چیزی حرف می‌زند که هست، نه دربارهٔ آن چیزی که بود. بالمونت خود در تشریح فلسفه لحظه (دم) عنوان کرد: من خودم را وقف لحظه (دم) کردم. صدای لحظه (دم)، از صداها روی زمین است. من خودم را وقف دنیا کردم، دنیا هم در من است. لحظه (دم) به عنوان واحد اصلی زنجیره زمان دنیای شعری بالمونت، به‌نوعی وسیله از بین بردن زمان است، چونکه در لحظه (دم) زمان حال و بی‌نهایت، زمان حال و ابدیت، آسمانی و زمینی ترکیب شده است.

بالمونت به خواننده خود اجازه می‌دهد تا ماهیت فلسفه صوفی‌گری را احساس کند. صوفی‌ها، به‌ویژه رومی، به‌عنوان یکی از بارزترین نمایندگان عرفان اسلامی دوران باستان، معتقد بودند برای اینکه خدا را بشناسی، لازم است قلبت را برای عشق بگشایی، باید موسیقی را بشنوی و سماع کنی. سماع، طریقه وصل به خدا است. لازم است به-مدت طولانی چرخید، تا بی‌نهایت، ضعف خودت را برطرف کنی، بفرز آنها اوج بگیری، از بدی‌ها رها شوی، نورانی شوی تا به پروردگار نزدیک شوی.

چه سماع است که جان رقص‌کنان می‌گردد چه صغیر است که دل بال زنان می‌آید

(مولانا جلال‌الدین بلخی)

چنین دیدگاهی، با بعضی از ایده‌های سمبولیسم هماهنگ بود که درک دیگری از نماد جسم دارد و مجبور می‌کند به این فکر کنید که چطور روح و اراده انسان از طریق حرکت بیان می‌شود، بصورت غیر کلامی و با ژست (نماد) انسان با دنیا گفتگو می‌کند (دیالوگ برقرار می‌کند).

عرفان شرقی در آثار کانستانتین بالمونت شاعر سمبولیست و ... ۱۶۵

در پایان شعر بالمونت، موضوعات مرگ و عشق (مهربانی) به شکل تقابل آمده است و در تفسیر سیمای جلال‌الدین صداهای تراژیک می‌آورد، که روشن هم است. و این نشان از منحصربفرد بودن قابلیت بالمونت است - آگاهی شاعرانه درونی و نفوذ در فرهنگ و اعتقادات دیگر. بالمونت در اثرش نشان می‌دهد که بصورت ناگسستگی در سرنوشت شاعر باستانی، عشق و مرگ با هم ارتباط دارند. با ترکیب آنها در ذهنش، این دو عنصر به او اجازه می‌دهند تا ماهیت هستی را درک کند و خدا را در قلبش بیابد و بخشی از جاودانگی گردد.

شعر «جلال‌الدین» بالمونت ترکیب فوق‌العاده ایده صوفی‌گری و سمبولیسم روسی است. سیمای شاعر ایرانی که شاعر سمبولیسم روسی ساخته بود یک شخصیت واقعی نبود، بلکه انعکاس هنری ایده صوفی‌گری است که در شخصیت قهرمان به تصویر کشیده شد.

### ۳. نتیجه‌گیری

بالمونت که در اوایل سده بیستم به شمس‌الشعرا در روسیه شهرت داشت، معاصرین اشعارش را به سماع بهاری تشبیه کردند و معتقد بودند که هیچکس مانند او نتوانست از سماع طبیعت چنین بهره بگیرد و اشعاری خوش‌آهنگ به کمک طبیعت بسراید. همانطور که دیدیم عناصر چهارگانه اساس شناخت شاعر از جهان هستی شدند. وجود این عناصر در اشعار سمبولیستی او از نمادهای آفرینش جهان به‌شمار می‌آیند. بالمونت نیز مانند دیگر شاعران سمبولیست هم عصر خود بی‌توجه به فرهنگ و معارف ایرانی شرقی نبود. او از پیش‌تازان و بنیانگذاران مکتب سمبولیسم است و برای شناختن جهان هستی مرزهای زمان و مکان را درنوردیده و از هر سرزمینی خوشه‌ای برچیده است و دفتر اشعار و افکار خود را غنی ساخته است. کنکاش‌ها و گوش جان سپردن به انواع نواها، به اشعار شاعرانی چون مولوی، خاقانی و حافظ از سرزمین کهن ایران، به او کمک کرده است تا بتواند خرمی از گل‌های حکمت، عرفان و فلسفه شرق را نیز بچیند و در سبد افکار و اندیشه‌های عرفانی خود جای دهد.

### پی‌نوشت

۱. مقاله برگرفته از طرح پژوهشی با عنوان «شرق در آثار کانستانتین بالمونت، نویسنده - شاعر معاصر روسیه» با شماره ۴۶۰۵۰۶/۱/۱۹ مصوب آذر ۱۳۹۵ است که با اعتبارات معاونت

محترم پژوهشی دانشگاه تهران انجام شده است.  
۲. «Trilistnik» («تریلیستنیک») برگ شبدر به دلیل داشتن سه برگه در برخی کشورها نماد تثلیث مسیحیت است.

3. Сергей Александрович Кусевичкий (Sergej Aleksandrovič Kusevickij)

سرگئی کوسیویتسکی نوازنده ویولون، موسیقی‌دان، آهنگساز روسی-آمریکایی که در سال ۱۸۷۴ متولد و به سال ۱۹۵۱ وفات یافت.

## کتاب‌نامه

کریمی مطهر جان‌اله، نگاهی به تأثیر متقابل ادبیات ایرانی و روسی، تهران، پژوهش دانشکده زبان‌های خارجی دانشگاه تهران، شماره ۸، بهار و تابستان ۱۳۷۹.

Бальмонт К.Д. (1909) *Полное собрание стихов*. Том 10. Москва, Изд-во «Скорпион».

ЗБальмонт К.Д. (1903) *Будем как Солнце!*, Москва, Изд-во «Скорпион».

Бальмонт К.Д. (1990) *Стозвучные песни: Сочинения*. Ярославль.

Безруков А.Н. (2018) *Рецепция индивидуально-стилевой манеры лирики К.Д. Бальмонта*, Исследовательский журнал русского языка и литературы, № 11, Иран, Тегеран. Сс. 115-137.

Брюсов Валерий (1912) *Далекие и близкие*. М., стр. 89.

Быкова Н.Г. (1995) *Литература*, Москва, Филологическое общество «Слово».

Дмитриев С.Н. (2014) *Персидские напевы. От Г рибоедова и Пушкина до Есенина и XXI века*, Москва, «Вече».

Куприяновский П.В., Молчанова Н.А. *Бальмонт/ Жизнь замечательных людей*. М., «Молодая гвардия», 2014.

Романов А.Ю. *Константин Бальмонт глазами современников*. СПб. «ООО Издательство "Росток"», 2013.